

کم در کنار روایان و انتقال دهندگان خبر و حدیث، سند کتبی به وجود آمد. مستوفی سند کتبی می‌خواهد؛ اما انگار قاضی با انسان با آدم سر و کار دارد. روی این نکته انگشت می‌گذارم چرا که با تحول جوامع، پیشرفت دانش و فن‌آوری و پیدایش صورتهای دیگر سند، از روزنامه و دیگر سندهای کتبی گرفته تا عکس، فیلم، پوستر ... یکی از شکل‌های اولیه سند یعنی شهادت شفاهی انسان‌ها در سایه قرار گرفت و دیگر صورتهای دارای ارجح و اعتبار بیش از پیش شد. می‌خواهم بگویم قدر زیادی فراموش کرده‌ایم که انسان‌ها هم آنگاه که دیده‌ها و شنیده‌ها و زیسته‌هایشان را بازمی‌گویند سند هستند! چگونه سندی و با چه میزانی از صحت و دقت، سخن دیگری ست.



## سند، تاریخ نگاری و تاریخ سازی

### گفت و گو با تورج اتابکی و ناصر مهاجر

**پرویز قلیچ‌خانی:** ضمن تشکر از شما که در این گفت‌وگو شرکت کرده‌اید، به نظر شما سند چیست؟ چه تعریف جامعی از سند می‌شود به دست داد؟ و اصولاً ویژگی سند چیست؟

**ناصر مهاجر:** سند کلمه‌ای است عربی. معنای فارسی آن تکیه‌گاه است. علی‌اکبر خان دهخدا در لغت‌نامه نوشته: «آنچه پشت به وی گذارند. (غیاث). بالشر. تکیه. آنچه پشت بدو دهند. آنچه پشت بدو باز نهند از بلندی...» چنین به دیده می‌آید نخستین بار که سند در معنای کنونی‌اش نزد ما به کار گرفته شد، پس از مرگ پیامبر اسلام بود. به این دلیل این را می‌گویم که دهخدا با تکیه بر فرهنگ علوم دکتّر سجادی نوشته: «نزد اهل حدیث عبارت از طریق باشد و جمله کسانی باشند که روایت کنند و طریق اخبار و روایات را از آن جهت سند گویند که اعتماد علماء در صحت و ضعف حدیث به آن است.» و سپس ادامه می‌دهد: «در اصطلاح ارباب مناظره چیزی باشد که برای تقویت منع قولی ذکر شود؛ خواه به واقع منع قولی باشد یا نه. و این تعریف شامل سند صحیح و فاسد، هر دو می‌شود.»

بنابراین سند به معنای تکیه‌گاه برای این به کار می‌آید که ادعایی را استوار سازیم. این سند ممکن است درست یا نادرست باشد؛ به قول دهخدا «صحیح» یا «فاسد» باشد. تعیین صحت یا حد صحت و دقت یک سند؛ موضوع دیگری است که باید در جای خود آنرا بررسید. در اینجا تنها می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که نادرستی یک سند از سندیتش نمی‌کاهد. هم از این روست که به مثل می‌گوییم: این سند جعلی است. یا این سند مخدوش است. یا آن سند اشکال زیاد دارد و ... همین جا بگویم که برابر فرنگی سند، Document است که از Docere لاتین می‌آید؛ به معنای یاد دادن؛ آموزش دادن. این اختلاف معنی میان ما، پُر معناست! بگذریم و به این بپردازیم که سند هم مثل هر پدیده‌ی دیگری، تاریخ تحول خود را دارد و در درازنای زمان معنا و معنای دیگری پیدا کرده و صورتهای تازه‌ای یافته است. مثالی بیاورم که بیان این تحول باشد: «مستوفی سند می‌خواهد و قاضی گواه». این مثال بیانگر آن است که کم

**تورج اتابکی:** در ادامه‌ی این بحث لغوی بسیار خوبی که شد و در ارتباط با نکته‌ای که ناصر مهاجر در صحبتش به آن اشاره کرد؛ یعنی «مستوفی سند می‌خواهد و قاضی گواه»؛ اجازه می‌خواهم بگویم که در حقیقت سند شاهدهی است بر یک رویداد. می‌توانیم دو مولفه هم برای این شهادت منظور کنیم. مولفه‌ی نخست اینکه چه کسی شهادت می‌دهد؟ شاهد کیست؟ و به همین خاطر کسی که سند را می‌نویسد و یا مطرح می‌کند و پیش می‌آورد، هویت خاصی به سند می‌دهد. نکته‌ی دوم، آنچه مربوط می‌شود به جایگاه سند این است که قاضی کیست؟ قاضی چگونه به سند نگاه می‌کند؟ قاضی چگونه به شهادت نگاه می‌کند؟ قاضی در کدام چهارچوب بررسی قضایی و با کدام برداشتی نسبت به این شهادت پهلوی می‌گیرد و از آن استفاده می‌کند. اگر بخواهیم در حوزه‌ی تاریخ جایگاه سند را نگاه کنیم، از یک طرف با این پرسش روبه‌رو می‌شویم که این سند را - حال مکتوب باشد یا غیر مکتوب - چه کسی مطرح می‌کند؟ طراح این شهادت و رویداد کیست؟ و از طرف دیگر اینکه مورخی که می‌خواهد از این شهادت برای تدقیق یک دوره‌ی تاریخی و یا تدوین یک تاریخ استفاده کند، چگونه می‌خواهد از آن بهره‌برداری کند و چه خوانشی از این سند دارد؟ خوانش مورخ بسیار مهم است. یعنی ما در اینجا با تکراری در خوانش‌های یک سند روبه‌رو هستیم. مورخ‌ها با خاستگاه‌های متفاوتی که دارند و با برداشتهای متفاوتی که از یک سند دارند، با آن روبه‌رو می‌شوند.

**قلیچ‌خانی:** یعنی می‌شود اینطور گفت که با جهان‌بینی‌های مختلف برداشتهای مختلف و متفاوت از سند می‌شود؟

**اتابکی:** لزوماً نه با جهان‌بینی‌های متفاوت، حتا با یک جهان‌بینی واحد هم برداشتهای متفاوت از یک سند می‌شود.

**قلیچ‌خانی:** یعنی هر قشر و طبقه‌ای با ظن خودش برداشت خاص خودش را نمی‌کند؟

**اتابکی:** می‌توانید از یک منظر طبقاتی به سند نگاه کنید؛ می‌توانید از منظر دیگری، مثلاً از منظر جنسیتی به سند نگاه کنید. سندی داریم که در نگاه اول زن در آن غایب است. در صورتی که اگر دو مرتبه به آن سند رجوع کنیم و از یک منظر زنانه به آن نگاه کنیم، ممکن است به خوانش‌های متفاوت برسیم. بنابراین می‌توان از منظرهای طبقاتی، جنسیتی، قومی، سیاسی، آئینی به یک سند نگاه کرد.

**قلیچ‌خانی:** یعنی هم مردانه است و هم با نگاه طبقاتی نوشته شده است.

**اتابکی:** لزوماً نمی‌خواهم آن را محدود به نگاه طبقاتی یا جنسیتی کنم. پاسخ من این است که مراجعه کنید به سند و این بار با یک خوانش و با یک پهلوی گرفتن متفاوت به سند نگاه کنید. ببینید چه چیزهایی در آن سند مستتر بوده و شما غفلت کرده‌اید و آن را نخوانده‌اید و ندیده‌اید. اگر به تجزیه و تحلیل واژگان بپردازید، به شکل‌بندی جملات بپردازید، به استعاره‌ها بپردازید، چه بسا در لابه‌لای سطور خوانش‌های متفاوت بتوانید از

همان سندی که همیشه فکر می‌کردید زن در آن غایب است، برداشتی دیگر داشته باشید.

**قلیچ‌خانی:** اما اگر هر کسی بتواند برداشت خودش را از سند داشته باشد، صحت و سقم آن سند را به عنوان یک سند تاریخی چگونه می‌شود تعیین کرد؟ تکلیف دوران تاریخی‌ای که سند محصول آن است چه می‌شود؟

**مهاجر:** میزان دانش تاریخی کسی که با سند کار می‌کند، از دوره‌ی تاریخی آن سند، شرط است...

**قلیچ‌خانی:** این دانش بر اساس روایت‌های مختلفی است که افراد مختلف ارائه داده‌اند. بعد از گذشت یک یا چند دوره‌ی تاریخی - می‌خواهم متد و روش کار مشخص شود - گیرم پس از دویست سال و یا پنجاه سال که به آن سند مراجعه می‌کنیم، از کجا می‌توانیم صحت و سقم آن سند را بفهمیم؟

**مهاجر:** دو مقوله را باید از هم جدا کنیم. یکی مقوله‌ای است که تورج اتابکی به آن اشاره کرد: این که اهل فن می‌توانند خوانش‌های گوناگونی از یک سند یگانه داشته باشند و تنها یک خوانش از سند وجود ندارد و خوانش‌ها وجود دارد. خُب این گفته متکی است به اینکه سند ما، سند صحیحی است؛ جعلی نیست. اما پیش می‌آید که تاریخ‌نگار یا پژوهشگر تاریخ با سند یا سندهایی روبه‌رو شود که اصالت‌شان محل تردید است. در این گونه موردها ناچار است پیش از هر کار صحت و سقم سند را بررسی بکند و به قول معروف سره را از ناسره تشخیص بدهد. تاریخ‌نگار پیش از آنکه که مسئله‌ی اصالت سند را برای خودش حل نکند، نمی‌تواند وارد قسمت دومی شود که موضوع بحث تورج اتابکی بود. اما انگار شما می‌خواهید که ما کمی بیشتر قسمت اول کار را واکاوییم. اینکه چگونه می‌شود فهمید یک سند فرضی تا چه حد استوار و اصیل است. این مبحث بسیار پیچیده و دامنه‌داری است و من گمان نمی‌کنم شما بخواهید که ما به جزئیات آن بپردازیم. با این حال می‌شود برخی از مهم‌ترین معیارهای کار را برشمرد. فرض کنیم فردی روایت خود را در باره‌ی رویدادی به دست داده. خُب ما از کجا بدانیم که تاریخ‌ها، نام مکان‌ها، شخصیت‌ها و کرداری که به هر یک از شخصیت‌ها نسبت داده، درست است یا نه؛ چه در پیشگاه قاضی باشد یا در برابر کسی که به مثل در تاریخ شفاهی دستی دارد. یا وقتی روایت یک سیاستمدار را از یک رویداد تاریخی می‌خوانیم، چگونه باید بفهمیم آن شهادت دروغ است و یا درست؟ یا چه مقدار از آن دروغ است و چه مقدار درست.

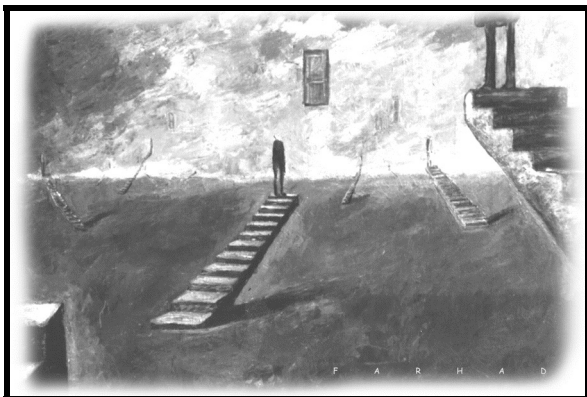
تا جایی که به روش (Method) ربط پیدا می‌کند یکی از عناصر کار را ابوالفضل بیهقی چند سده پیش به دست داده است. در پایان کتاب تاریخی مفصلی که تنها چند بخش آن را در دست داریم (به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، صفحه‌ی ۱۱۰۰) نوشته است. «و من که این تاریخ پیش گرفته‌ام، التزام آنقدر بکرده‌ام تا آنچه نویسم یا از معاینه‌ی من است [یعنی آنچه به چشم دیده‌ام] یا سماع درست [یعنی آنچه درست شنیده‌ام] از مردی ثقة». یعنی آن چیزی را که نوشته‌ام، یا خود دیده‌ام و یا خود درست شنیده‌ام. و لابد توجه کرده‌اید که شنیده‌های هر کس هم برای بیهقی ملاک نیست. او شنیده‌های «مردی ثقة» را باز می‌گوید، یعنی مردی که می‌شود به او اعتماد و اطمینان داشت. و من خیال می‌کنم تورج وقتی می‌گوید باید دید شاهد کیست؛ به این نکته بیهقی اشاره دارد که اینک یکی از عناصر جا افتاده‌ی روش‌شناسی در تاریخ است. بازگردم به دنباله‌ی بحث بیهقی. ادامه می‌دهد: «و پیش از این به مدتی دراز کتابی دیدم به خط استاد ابوریحان و او مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنو دیگری نبود و به گراف چیزی نوشتی و این دراز از آن دارم تا مقرر گردد که من در این تاریخ چون احتیاط می‌کنم و هر چه این قوم که من سخن ایشان می‌رانم بیشتر رفته‌اند و سخت اندکی مانده‌اند...». اگر

اجازه دهید می‌خواهم مکث کوتاهی بر این جمله داشته باشم. بیهقی می‌گوید آنجا هم که خود شاهد رویدادی نبوده و به گوش خود و به چشم خود آنرا ندیده، آنچه روایت کرده را از کتاب کسی برگرفته که سرآمد دانشمندان دوران خود بود و در چند دانش، تالی نداشت. بیهقی از او آموخت که از گراف‌گویی دوری جوید، درباره‌ی مسائل با احتیاط سخن گوید و پس از پژوهشی جدی به داوری بنشیند. خُب من گمان می‌کنم پژوهشگر تاریخ اگر این روش را پی‌گیرد؛ زمانه‌ی سند را خوب بشناسد، همه‌سونگر باشد، اهل لاف و گزاف نباشد و با احتیاط به داوری بنشیند، هم می‌تواند درستی و نادرستی و یا میزان درستی و نادرستی سند را تعیین کند و هم خوانشی تامل‌برانگیز از آن به دست بدهد.

پژوهشگر برای اینکه کارش را درست انجام بدهد ناچار است شمار زیادی از روایت‌های مربوط به موضوع پژوهش را به دقت بخواند و از زاویه‌های گوناگون مسئله را بررسی. همان‌گونه که تورج اتابکی طرح کرد، آدم‌ها با نگاه‌ها و از چشم‌اندازهای گوناگون به یک موضوع نزدیک می‌شوند و آن را بررسی می‌کنند. هر کدام سویه‌هایی از یک رویداد و یا پدیده را می‌بینند و سویه‌های دیگر را نمی‌بینند. لزوماً هم ریگی به کفش ندارند. ذهن آدمی گزیناست. چیزهایی را بیشتر می‌بیند، چیزهایی را کمتر می‌بیند و چیزهایی را اصلاً نمی‌بیند. همین مسئله است که کار پژوهشگر را دشوار می‌کند. چون این نگاه گزینا در سند بازتاب دارد. بگذریم که درجه‌ی دقت افراد در گزارش رویدادها نیز بسیار متفاوت است. کوتاه کنم اگر چنین رویکردی را پیشه کنیم؛ همه سو نگر باشیم و موشکاف در کار بررسی اصالت سند، کمتر دچار اشتباه می‌شویم حتا در بازآفرینی و بازسازی رویدادهای تاریخی.

**اتابکی:** اگر اجازه بدهید در ادامه‌ی این صحبت می‌خواهم بگویم روایت نادرست هم روایت است. یعنی یک روایت نادرست، از جهاتی بسیار درخور توجه و اهمیت است. یک روایت نادرست حکایت از بسیاری ناگفته‌ها دارد که از رهگذر آن مورخ می‌تواند به روایت‌های درست برسد؛ حتا به ناگفته‌ها برسد. ببینید همیشه این پرسش مطرح است: مورخ هنگامی که به روایتی از یک رویداد دست می‌یابد، می‌تواند آیا بی هیچ شک و شبهه‌ای به آن روایت تکیه کند؟ این پرسشی است که همیشه ذهن تاریخ‌نگار را به خود مشغول می‌کند. اینجا از بیهقی نقل شد. بیهقی مطمئناً آدمی بوده بسیار دقیق. گفته‌ها و شنیده‌ها را هم آورده. اما این سوال همیشه مطرح است که آیا بیهقی نوعی فراموشی گزینشی به کار نبرده؟ آیا شنیده‌های دیگری هم داشته که آن‌ها را در تاریخ نیاورده و تنها بخشی از شنیده‌ها و دیده‌ها را آورده. در بخشی از دیده‌ها بدون شک سعی کرده که صادق و دقیق باشد؛ اما آیا شنیده‌ها و دیده‌هایی هم داشته که آن‌ها را آگاهانه نخواسته در تاریخ‌اش بیاورد و نوعی فراموشی گزینشی را لحاظ کند؟ این جای پرسش دارد. رویدادی که ما داریم، واقعه‌ای است که اتفاق افتاده. کسانی که در مورد این رویداد شهادت می‌دهند، مانند عکاس‌هایی هستند که دوربین را به دست گرفته‌اند و از زوایای مختلف و از جایگاه‌های متفاوتی که دارند، طبقاتی، جنسیتی، قومی، سیاسی و غیره، به ثبت آن می‌نشینند. وقتی یک مورخ این عکس‌ها را کنار هم می‌گذارد، نقش آن عکاس را هم در ثبت واقعه‌ی تاریخی می‌بیند. و این گواه آن است که ما چه خوانش‌های متفاوتی از آن رویداد داریم و جامعه‌ای که آن زمان بوده، چقدر جامعه‌ی متکثری بوده. به همین خاطر از یک واقعه‌ی تاریخی، ما خوانش‌های متفاوتی داریم. بنابراین مورخ گزارش‌ها و روایت‌های مختلف را، حتا روایت‌های مختلفی که شاید مستقیماً مربوط به این واقعه نباشند، اما به نوعی کمک می‌کنند برای بازیافت بهتر واقعه را کنار هم می‌گذارد و بعد نه تنها تلاش می‌کند تفسیری نزدیک به کامل - البته هیچ تفسیر کاملی وجود ندارد - تفسیری نزدیک به کامل از آن واقعه‌ی تاریخی ارائه و زوایای مختلف آن را نشان بدهد، بلکه تلاش می‌کند بر اساس روایت‌هایی که مطرح شده، گزارشی از

در خدمت امروز آئینی، خطی، مذهبی، قرار بگیرد. چنان روایتی از تاریخ گذشته‌ی ایران به دست می‌دهند که گویا از زمان پیدایش اسلام ما مردمی



یگانه آئین بوده‌ایم. یک پیوستگی کاملاً کاذب، یک پیوستگی کاملاً دروغین را در اینجا می‌سازند. این پیوستگی کاذب و دروغین قرار است که یک هویت کاذب به مردم و جمهور این مملکت بدهد تا آن هویت دروغین بتواند عناصر پیوسته سیاست امروز نظام را تحکیم کند. وقتی نگاه می‌کنید، هیچ‌گاه به این نکته اشاره نمی‌رود که اکثر جمهور مردم این کشور قبل از رسیدن شیعه به قدرت، عمدتاً سنی مذهب بودند. در جامعه‌ی ایران، شیعه اقلیتی را تشکیل می‌داد. تنوع قومی و مذهبی در جامعه‌ی ما بسیار بالا بود؛ حتی تا دوره‌ی قاجار. بنابراین یک رشته از واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرند. مهندسی می‌کنند. می‌برند و می‌دوزند؛ چون قرار است این مهندسی، این زدودن‌ها، این فراموشی‌ها مالا به آنجایی برسد که بتواند بر ضرورت‌های امروزی قوام ببخشد. در سی سال حکومت جمهوری اسلامی نیز همچون اتحاد جماهیر شوروی، ما یک خوانش یگانه از گذشته نداریم. به کتاب‌های درسی نگاه کنید. من در یکی از آثارم به این موضوع اشاره کرده‌ام که وقتی به کتاب‌های درسی در سی سال گذشته نگاه می‌کنید، روایت‌هایی که از گذشته می‌بینید کاملاً با همدیگر متفاوتند. در هفت هشت سال نخست یک روایت داشتیم. پس از پایان جنگ ایران و عراق روایت دیگری داشتیم. در تمام رویدادهای تاریخی بخشی را فراموش کرده‌اند. بخشی را دو مرتبه به گونه‌ای دیگر مهندسی کرده‌اند. بعد در دوره‌ی اصلاحات روایت دیگری عرضه کردند. در دوران احمدی‌نژاد باز روایت متفاوتی ارائه شده است. اگر لازم باشد می‌توانم نمونه‌های مشخصی هم به دست دهم که کجا این دگرگونی‌ها را یافته‌ام. تکرار می‌کنم اینجا ما با یک تاریخ‌سازی روبه‌رو هستیم. این تاریخ‌نگاری نیست. این تاریخ‌پردازی‌ست. تاریخ را می‌سازند؛ به همان گونه که در بسیاری جوامع، حداقل از نیمه‌ی دوم قرن بیستم، به شکل کنونی‌اش بازساخته شده است. تاریخ ساختند؛ تاریخ ملی ساختند و آن تاریخ ملی پرداخته شد، ساخته شد که بتواند چفت و بست ببندد بر آن چیزی که ما به آن دولت - ملت‌های برپا شده می‌گوییم؛ گاه با ایدئولوژی‌های واحد و گاه با ساختارهای غیر ایدئولوژیک.

**قلیچ‌خانی:** اگر بخواهیم تاریخ‌سازی و تاریخ‌پردازی جمهوری اسلامی را به‌طور مشخص باز کنیم و نحوه‌ی عمل موسسه‌های پژوهشی‌ای را که به آن‌ها اشاره کردم بشکافیم، به چه ویژگی‌هایی برخورد می‌کنیم. فقط مرکز اسناد وزارت اطلاعات بیشتر از ۲۵۰ جلد کتاب منتشر کرده راجع به شخصیت‌ها و احزاب سیاسی. بیشتر این کتاب‌ها هم بر اساس اسناد ساواک است؛ اسناد از رده خارج شده‌ی ساواک. مایلم نحوه‌ی برخورد و نگاه شما را به کار جمهوری اسلامی و موسسات مختلف تحقیقاتی‌اش بدانم.

تنوع روایتی که به یک اعتبار چگونگی آن جامعه را نمایندگی می‌کنند، ارائه دهد. وقتی نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که ما یک شهادتی داریم و این شهادت یک شهادت دروغ است؛ یعنی آن اتفاق آنجا نیفتاده. دروغ است. راوی دروغ می‌گوید که مثلاً من در کنار سقاخانه بودم و دیدم کسی قمه کشید. اما شما می‌بینید در آن موقع هزاران آدم دیگر بودند و روایت‌های متفاوتی دارند و حتی به آن قمه‌کشی اشاره نکرده‌اند. پرسشی که برای مورخ پیش می‌آید این است که چه عامل و انگیزه‌ای راوی را وادار کرده که به چنین دروغی بنشیند؟ در این تحلیل مورخ می‌خواهد گمانه‌ای زند از چرایی روایت دروغی که در اینجا مطرح شده. گمانه‌ای زند از حضور یک چنین نحله‌ای از اندیشه. نحله‌ای از چنین نگاه در جامعه.

**قلیچ‌خانی:** اگر اجازه بدهید با همین نگاه و تعاریفی که در مورد سند و روایت شد، به جمهوری اسلامی بپردازیم که بعد از به قدرت رسیدن بلافاصله موسسات مختلف تحقیقی از جمله موسسه‌ی مطالعات پژوهش‌های سیاسی، واحد پژوهش موسسه‌ی کیهان، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ معاصر و موسسه‌ی تاریخ شفاهی و و و را به راه انداخت. برخورد جمهوری اسلامی به مسائل تاریخی و روایت‌های تاریخی چگونه بوده است؟

**اتابکی:** ما تاریخ‌نگاری داریم و تاریخ‌پردازی و تاریخ‌سازی. تاریخ‌نگاری دغدغه‌ی انسان اندیشمند است. انسانی که پرسش دارد و می‌خواهد از بود و باش گذشتگانش آگاه شود؛ از چرایی‌ها می‌خواهد آگاه شود. بنابراین فکر می‌کند که اشرفش بر گذشته می‌تواند نوعی تصمیم آینده‌ی بهتر باشد. به همین خاطر وقتی به نگارش تاریخ می‌پردازد، تلاش می‌کند تا آنجایی که ممکن است و البته شرف علمی‌اش به او اجازه می‌دهد، نگاه خیلی جامعی داشته باشد و تمام برگ‌ها را برگرداند و آن طرفش را هم ببیند و چیزی را ناگفته نگذارد. روایت‌های مختلف را می‌خواند و فکر می‌کند که تکرار این روایت‌ها و گونه‌ی گونه‌ی این روایت‌هاست که در حقیقت می‌تواند تصویری جامع از گذشته به دست دهد. این تاریخ‌نگاری است.

از سوی دیگر تاریخ‌پردازی یا تاریخ‌سازی با هدف مشروعیت و حقانیت بخشیدن به رفتار امروز شکل می‌گیرد. به آنچه که ما هستیم می‌خواهد حقانیت بدهد. در حقیقت تلاش می‌کند که چگونگی دیروز ما را به امروزمان گره بزند تا امروزمان محق جلوه کند.

تاریخ‌نگاری در جمهوری اسلامی با یک نگاه کاملاً ایدئولوژیک آمیخته است. یک برنامه‌ریزی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی دارد. تلاش می‌کند نوعی خوانش از گذشته را مطرح کند که پسند و خورند چنین برنامه‌ریزی‌ای باشد. پس باید تاریخ دست‌کاری شود. مهندسی شود. گونه‌ای فراموشی‌گزینی را لحاظ کنند. آن روایت‌ها و یا آن اسنادی از گذشته که پسند و خورند امروز نیست، باید به کنار گذاشته شود و نادیده گرفته شود. باید از بین برده شود. گزارش‌هایی داریم که پاره‌ای از اسناد را از میان برده‌اند. البته چنین رفتاری را در تاریخ کشورهای دیگر نیز می‌توان سراغ گرفت. در اتحاد جماهیر شوروی روایت‌های متفاوتی داشتیم از یک شخصیت تاریخی، بسته به شرایط روز. مثلاً زندگی *ایوان مخوف* را در نظر بگیرید. تا آنجایی که من می‌دانم حداقل چهار روایت در دوران شوروی از کارنامه و زمانه‌ی او در دست داریم؛ روایت‌هایی گاه به جد متضاد. بسته به اینکه کدام دوره از شوروی را نگاه بکنیم، روایت‌های متفاوت داریم و خوانش‌های متفاوت داریم و فراموشی‌گزینی متفاوت داریم که آن روایت خاص از *ایوان مخوف* را پسند و خورند آن دوره‌ی تاریخی و آن دوره از تاریخ اتحاد جماهیر شوروی می‌کند.

حال برگردیم به جمهوری اسلامی. در جمهوری اسلامی هم تاریخ‌پردازی می‌خواهد مشروعیت به آموزش بدهد. اینجا، اکنون مهم است. گذشته باید

این گونه کتاب‌ها که بنیادش گزارش‌های ساواک و بازجویی زیر شکنجه است، "داده‌های" تاریخ‌سازی و تاریخ‌پردازی‌ای را فراهم می‌آورد که وظیفه آن بر دوش نهادهایی چون *موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی* و *یا موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران* است. این را هم بگویم که سندهای موجود در *موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران* که در سال ۱۳۶۵ اعلام موجودیت کرد، بیشتر سندهایی‌ست که در چند سال اول انقلاب از خانه‌ی بلندپایگان رژیم پیشین به غارت برده بودند. در کنار کارزاری که هدفش به زیر سوال بردن و بی‌اعتبار ساختن دگراندیشان ایران بوده، به کوشش همه جانبه‌ای هم دست زده‌اند که روایت اسلامی‌ای از تاریخ ایران به دست بدهند. چنین بنمایند که رگه‌ی سالم، بومی، اصیل، مردمی، مشروع و پیشرو در ایران، جریان اسلامی - روحانی شیعه بوده. می‌خواهند جا بیندازند این‌ها بودند ملجا و مأمین مردم برای دادخواهی. این‌ها بودند که زمینه‌ی انقلاب مشروطه را چیدند. این‌ها بودند که با رضا شاه درآویختند و شالوده‌های جنبش ضد استعماری مردم ایران را ریختند. این‌ها بودند که جنبش ملی شدن نفت را بال و پر دادند. این‌ها بودند نیروی راستین و موتور مبارزه علیه دیکتاتوری شاه و... در این وجه از تاریخ‌سازی چندین و چند نهاد پژوهشی دست‌اندر کارند؛ از *مرکز اسناد انقلاب اسلامی* و *دفتر ادبیات انقلاب اسلامی* گرفته تا نشر معارف تا *موسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی*. یکی از مهم‌ترین کارهای‌شان در این چند سال گذشته به وجود آوردن *مرکز بازشناسی نهضت جنگل* است. کلی دانشجوی و به اصطلاح پژوهشگر استخدام کرده‌اند که ثابت کنند جنبش جنگل را کمونیست‌ها و دست‌های پشت‌پرده بیگانگان از بین بردند. فکر می‌کنم تا امروز هفتاد جلد کتاب از این مرکز صادر شده باشد. البته به تاریخ‌نگاران غیر خودی هم که در این خط سیر می‌کنند، امکان چاپ کتاب می‌دهند. شماری پژوهشگر غیر اسلامی را هم به کار گرفته‌اند تا به زبان و اندیشه‌ی مارکسیستی خرابکاری و خیانت کمونیست‌ها را ثابت کنند. خب اگر قرار است تاریخچه‌ی جنبش چپ ایران باز نوشته شود و جای هیچ شک و شبه‌ای نماند که چپ ایران بی‌ریشه بوده وابسته به سوسیال دموکراسی روسیه و سپس حزب کمونیست شوروی بوده و کارنامه‌اش سراسر کژاندیشی کژروی و تباهی‌ست، این گونه پژوهشگران را باید به کار بگیرند.

**قلیچ‌خانی:** درباره‌ی جمهوری اسلامی و مسئله‌ی سند صحبت کردیم. خوب است که کمی هم در مورد تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی اپوزیسیون خارج از کشور که چرخش‌های عمده‌ای هم داشته و مطمئن هستم شما آن را دنبال کرده‌اید، صحبت کنیم. خواهش می‌کنم این وجه از موضوع را هم کمی بشکافید. کیفیت کارهایی که در خارج شده در چه حدی‌ست؟ نسبت به محققینی که اسناد وزارت امور خارجه انگلیس و فرانسه و دیگر کشورها را پایه کارشان قرار داده‌اند، چه نظری دارید؟ تاریخ شفاهی‌ای که در آمریکا و اروپا پا گرفته را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ گمان می‌کنم این مسئله هم برای خوانندگان آرش مهم باشد.

**اتابکی:** بگذارید از اینجا شروع کنم. در دو حوزه می‌شود کارنامه‌ی سی سال گذشته را بررسی کرد. یک، در حوزه‌ی ارائه‌ی اسناد و مدارک مربوط به تاریخ صد سال گذشته‌ی ایران. بعد از انقلاب ۵۷ مانند هر انقلابی، اسناد یا مدوناتی که مربوط بود به نه نظام بلافصل پیشین، بلکه نظام پیش‌تر از او، بیشتر در دسترس قرار گرفت. آنچه که ما اشراف بر آنان نداشتیم و از آن آگاه نبودیم یک باره در برابر دیدمان قرار گرفت. این امری‌ست کاملاً طبیعی و شناخته شده. معمولاً بعد از تحولات تند اجتماعی، مثل انقلاب ۵۷، ما با انبوهی از داده‌های تاریخی به شکل اسناد و مدارک روبه‌رو می‌شویم و به آن دسترسی پیدا می‌کنیم که مربوط به نظام پیش از نظام پیشین است. هر حکومتی تلاش می‌کند فراموشی‌گزینی و یا انتخاب

**مهاجر:** مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات با سندهای ساواک تاریخ می‌سازد. همان‌گونه که اشاره کردید، سندهایی را که در آرشیوهای ساواک نگهداری می‌شد، دست‌چین می‌کنند و با مقدمه‌ای چند برگه‌ی توضیحاتی کلی به چاپ می‌رسانند. با توجه به اینکه خبرچین‌های ساواک وظیفه داشتند شخصیت‌های سیاسی و چهره‌های منتقد یا مخالف را کنترل کنند، بیشتر کتاب‌های این مرکز درباره‌ی افراد است: از اردشیر زاهدی گرفته تا علی امینی تا تیمور بختیار، تا خلیل ملکی. حدود بیست و پنج نفر از روحانیان مخالف و منتقد دستگاه شاه هم تاکنون موضوع کتاب‌ها بوده‌اند؛ آیت‌الله‌هایی همچون میلانی، گلپایگانی، شریعتمداری و حجج اسلام مصطفی خمینی، محمد منتظری، محمدرضا سعیدی، مهدوی کنی و... جز چهره‌ها، به چند حزب نیز پرداخته‌اند: حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و حتا حزب ایران نوین. دست‌چینی از گزارش‌های ماموران ساواک را هم درباره‌ی *جامعه‌ی تبلیغات اسلامی و حسینی‌ی/ارشاد*، کتاب کرده‌اند. از خیزش‌های سیاسی هم خیزش ۱۵ خرداد را برگزیده‌اند و تا اینجا هفت جلد از سندهای ساواک در این مورد را به چاپ رسانده‌اند.

در این کتاب‌ها وقتی دست‌چین گزارش‌ها و یا شنوهای تلفنی ساواک را درباره‌ی شخصیت‌های مخالف دستگاه شاه می‌خوانید، درجا درمی‌یابید که خبرچین‌های ساواک شاه چه نادان، چه ناشی و حتا چه بی‌سواد بودند. مسائلی که به آن حساس بودند، اطلاعاتی که دنبالش بودند، حد دقت و هشیار‌ی‌شان، سبک گزارش‌دهی‌شان، همه و همه حاکی از بلاهت آن دستگاه جهنمی‌ست. البته برای پی‌بردن به این واقعیت، نیازی به خواندن کتاب‌های مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات نداشتیم. همان *خاطرات فردوست*؛ یا این تهراتی که پرویز ثابتی تئورسین برجسته‌شان به تازگی سرهم کرده، کافی‌ست که خواننده را متوجه کند که آن غول بی‌شاخ و دم چگونه و به دست چه کسان بی‌دانش؛ بی‌سواد سیاسی، سطحی و دروغزن اداره می‌شد. دریغ از یک تحلیل سیاسی و یک ارزیابی جدی از یک رویداد داخلی یا خارجی.

**قلیچ‌خانی:** در واقع کتاب *خاطرات فردوست (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)* مصاحبه‌ی عبدالله شهبازی‌ست با حسین فردوست. زمانی که تیمسار فردوست در زندان جمهوری اسلامی بود، با او مصاحبه کردند. همین کار را با کیانوری، مریم فیروز، حسین روحانی و دیگران هم کردند و آن را به صورت کتاب درآوردند. یعنی وقتی که این افراد در اختیار دستگاه‌های امنیتی حکومت بودند، با آن‌ها که به واقع اسیرشان بودند مصاحبه کردند و آنچه را که مایل بودند و به درد تاریخ‌سازی‌شان می‌خورد تنظیم کردند و به صورت *خاطرات* درآوردند.

**مهاجر:** با شما هم‌عقیده‌ام. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات نورالدین کیانوری، خاطرات مریم فیروز، و سازمان مجاهدین خلق* نوشته‌ی حسین احمدی روحانی، در واقع بازجویی این کسان است؛ یا دقیق‌تر بگویم دست‌چینی‌ست از بازجویی آن‌هاست که نامش را گذاشته‌اند "خاطرات"!!! این‌ها را البته مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات چاپ نکرده است؛ دیگر نهادهای به اصطلاح پژوهشی‌شان، چاپ کرده‌اند. این کتاب‌ها را با هدف و برنامه‌ی از پیش تعیین شده‌ای می‌نویسند. فردوست می‌بایست بگوید که بلندپایگان دستگاه شاه یا فساد اخلاق داشتند، یا دزد بودند یا جاسوس بودند یا فراماسون و وابسته به بیگانه. حسین روحانی می‌بایست در باره‌ی تاثیرپذیری مجاهدین خلق از اندیشه‌ی مارکسیستی می‌نوشت و چگونه مارکسیست شدن مجاهدین و تسویه‌های داخلی آن سازمان؛ کیانوری هم باید وابستگی حزب توده را به شوروی‌ها فاش می‌گفت و از عناصر وابسته به کا.گ.ب در داخل حزب حرف می‌زد و ضعف شخصیت و حتا سفلیگی چهره‌های شناخته شده‌ی آن حزب را به خلق‌الله نشان می‌داد.

زیادی نسبت به روش کار ندارند. به منابع متعدد نمی‌توانند دسترسی داشته باشند و از آن‌ها استفاده کنند. نگاهی بسیار تک بعدی دارند. تازه این نگاه تک بعدی باید به سلاخ‌خانه‌ی شرع برود و سلاخی شود، مهندسی شود تا منتشر شود. این همه نوعی از تاریخ مثله شده را ارائه می‌دهد که به گمان من بیشتر تاریخ‌پردازی است تا تاریخ‌نگاری. در زمینه‌ی بهره‌گیری از منابع غیر ایرانی، همیشه گفته‌ام که هر کس می‌خواهد در تاریخ معاصر ایران کاری جدی کند، ناگزیر است به اسناد و مدارکی که در آرشیوهای روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد، بپردازد. یعنی انجام یک کار جدی بدون استفاده از منابع و موآخذی که در دست همسایگان شمالی‌مان داریم، امکان پذیر نیست. همین‌طور هم بایگانی‌های عثمانی و ترکیه را باید ببینیم و بایگانی‌های دیگر را.

و اشاره‌ای نکنم به یکی دیگر از صفات‌های مشخصه‌ی تاریخ‌نگاری سی سال گذشته‌ی ما که بی‌توجهی به تاریخ اجتماعی است. تاریخ اجتماعی عمر بسیار کوتاهی در جهان دارد. شاید بیش از ۵۰ یا ۶۰ سال نیست که به شکل جدی در تاریخ‌نگاری جهان مطرح شده. عمر تاریخ‌نگاری اجتماعی در ایران کوتاه‌تر هم هست؛ سی یا سی و پنج سال بیشتر عمر ندارد. اما می‌بینیم که در این بیست سال گذشته رشد نسبتاً چشم‌گیری کرده است. راهی است بسیار بسیار دشوار. در قیاس با تاریخ‌نگاری سیاسی راهی است پُر سنگلاخ. سماجت و حوصله می‌خواهد تا در این راه قدم گذاشت و به آن پرداخت. اما تاریخ اجتماعی، پهنه‌ی تازه‌ای را باز می‌کند و این پهنه نگاه جامع‌تری از بود و باش گذشتگان ما به دست می‌دهد که در تاریخ‌نگاری سیاسی کمتر وجود دارد. تاریخ‌نگاری سیاسی تاریخ را از بالا نگاه می‌کند. تاریخ را از منظر خبرگان و نخبگان نگاه می‌کند، تاریخ را از نظر تنها یک عامل و آن هم عوامل مجری سیاست‌های جاری مطرح می‌کند. در حقیقت آنچه که در تاریخ اجتماعی مهم است، نگاهی است که از پایین به رویدادها می‌شود. در تاریخ اجتماعی نقش جمهور مردم را در رویدادها می‌بیند. به عنوان نمونه نگاه کنید به تاریخ تجدد. وقتی به تاریخ تجدد در هفتاد یا صد سال اخیر می‌پردازند، عمدتاً می‌پردازند به تاریخ روشنگری در ایران، تاریخ نهادهای سیاسی مدرن در ایران و می‌بینیم که بله، اهل سیاست و اندیشه آمدند و فلان نظریه را مطرح کردند، نهادهایی را ساختند و ... اما فکر نمی‌کنند که در کنار این عواملی که برشمردیم و نمی‌خواهیم نقش‌شان را نادیده بگیریم، جمهور مردم چه نقشی داشت در شکل‌گیری تجدد ایران. طبقات فرودست جامعه، طبقات تهی‌دست جامعه چه نقشی در شکل‌گیری تجدد در ایران داشتند. ما هنوز یک کار تاریخی درست و جامع از تاریخ معیشت در ایران در دست نداریم و نمی‌دانیم که مثلاً کارگران در شکل‌گیری تجدد ایران چه نقشی داشتند. این‌ها حوزه‌هایی‌ست که در تاریخ‌نگاری ما غایب است. اما می‌بینیم که در ده یا پانزده سال گذشته، پرداختن به تاریخ اجتماعی بیشتر شده و آن هم در خارج از ایران. آن هم به این خاطر که مورخ‌هایی که در اینجا هستند بیشتر در تماس با مورخان هستند که خود را در چارچوب مرزهای ملی محدود نمی‌کنند و تاریخ را در حوزه‌ی وسیع جهانگیر می‌بینند و در این فضای جهانگیر است که در تعامل هستند با مورخ‌های دیگر و تلاش می‌کنند که از آن‌ها بیاموزند و به آن‌ها بیاموزانند. کوتاه کنم، در پاسخ به پرسش شما با قطعیت و با اطمینان می‌توانم این را ادعا کنم که در سی سال گذشته ثقل تاریخ‌نگاری تحلیلی ایران به خارج از کشور منتقل شده. من تاسفم دارم که به این صراحت اعتراف کنم؛ چون همیشه دوست داشتم که مرکز ثقل تاریخ‌نگاری ما در داخل کشور باشد. ولی باید اعتراف کنیم که این ثقل به خارج از کشور انتقال پیدا کرده. به هر صورت در عصر اینترنت و دنیای مجازی شاید دیگر خارج و داخل و به طور کلی مرز، وجود نداشته باشد. کار اینجا نوشته می‌شود و در عرض یک مدت کوتاه به ایران می‌رسد و آنجا خوانده و نقد می‌شود.

مهندسی شده را در مورد اسناد نظام پیش‌تر از خود اعمال کند. روشن‌تر بگویم ما در سال‌های بعد از انقلاب انبوهی از اسناد و مدارک نویافته در مورد دوران قاجار داشتیم. این‌ها در حقیقت تصویر بهتری از تاریخ آن دوره در اختیار ما گذاشت؛ به ویژه تاریخ اجتماعی آن دوره یعنی تاریخ از منظر فرودستان، تهی‌دستان و لایه‌های مختلف اجتماعی؛ نه تاریخ سیاسی نه تاریخ خبرگان و نخبگان. اگر نگاه کنیم به نخستین سال‌های پس از انقلاب، می‌بینیم انبوهی کتاب زیر عنوان اسناد و مدارک دوره‌ی قاجار یا مجموعه‌ی اسناد دوره‌ی قاجار انتشار یافت...

**مهاجر:** در تائید صحبت تورج اتابکی بگویم که رژیم شاه و پیش از او رضاشاه، مایل نبودند از پیشرفت‌های ایران دوره‌ی قاجار زیاد صحبت شود. یعنی تنها این نبود که پهلوی‌ها سعی در سانسور اسناد و مدارک مربوط به تاریخچه‌ی جنبش چپ در ایران داشتند؛ *اجتماعیون- عامیون* و حزب کمونیست و حزب سوسیالیست گرفته تا حزب توده و جامعه‌ی سوسیالیست‌های ایران و و. و. پهلوی‌ها از چاپ آنچه مربوط به تغییر و تحولات ایران در دوران قاجار بود نیز پرهیز داشتند. در این زمینه تا می‌توانستند، ممیزی می‌کردند. کسانی هم که در این زمینه سند و مدرک و نوشته داشتند، کمتر پروا داشتند آنچه دارند را چاپ کنند. چون می‌دانستند که شاه با قاجاریه بد است. پس از انقلاب بود که این سد برداشته شد و فضا باز شد تا سندها و نوشته‌های دوران قاجار انتشار یابد.

**اتابکی:** بنابراین وقتی نگاه کنیم می‌بینیم روایتی که ما در دوران پهلوی از قاجار داشتیم در حقیقت روایتی از تاریخ بود به نام روایت دوران بی‌خبری. و حضور نوظهور سلسله‌ی پهلوی بود که به همت آن ایران نوین بنیاد گذاشته شد و قرار بود که دوران گذشته، دوران سیاه و تار باشد و دوران پس از آن دوران شکوفایی و تجدد باشد. جمهوری اسلامی هم در نخستین سال‌های شکل‌گیری‌اش در مورد تاریخ دوران قاجار کمتر وسواس نشان می‌داد؛ چرا که دوران قاجار بسیار دور از خودش بود. بر این باور بود که اگر قرار است انتخاب مهندسی شده و فراموشی‌گزینشی داشته باشد، این را در مورد اسناد و مدارک دوران پهلوی اول و دوم لحاظ کند. به هر صورت از منظر ارائه‌ی اسناد و مدارک تاریخی بعد از انقلاب ۵۷، ما شاهد حضور انبوهی از این داده‌ها بودیم.

اما آنچه که ما شاهدش نبودیم نضج تاریخ‌نگاری تحلیلی در ایران بود. نگاه که می‌کنیم می‌بینیم تاریخ‌نگاری تحلیلی در ایران ضعیف است. این تاریخ‌نگاری تقویمی است که رشد کرده. تاریخ‌نگاری تحلیلی، ثقلش به خارج از کشور منتقل شد و در خارج از کشور بود که شکوفا شده است؛ در رساله‌های آکادمیک یا غیر آکادمیک، کتاب‌هایی که ناشرها و نشریات دانشگاهی یا غیر دانشگاهی منتشر کرده‌اند آن را می‌بینیم. دلیل نخست اینکه دسترسی به منابع متفاوت فراهم‌تر بود. تیغ سانسور بر شانه‌ی مورخ نبود. مورخ خودش را در معرض نگاه‌های کاملاً گوناگون و جهانی می‌دید و خودش را ملزم می‌کرد و متعهد می‌ساخت که در برابر این نگاه‌ها پاسخ‌گو باشد. مزخرف ننویسد. دروغ کمتر بنویسد. فراموشی‌گزینشی را کمتر رعایت کند و... نمی‌خواهم تصویر بی‌نقصی از تاریخ‌نگاری ایرانیان در بیرون از ایران، ارائه دهم. اما وقتی به این سی سال نگاه می‌کنیم می‌بینیم ثقل تاریخ‌نگاری تحلیلی ما به خارج از کشور منتقل شده و حتا کتاب‌هایی که مورد اعتنای جمهور کتاب‌خوان و مردم ما، دانشگاهیان ما و دانشجویان ما در داخل کشور بوده، بیشتر ترجمه‌ی کتاب‌هایی است که از خارج ایران منتشر شده و در حقیقت مورد پسند قرار گرفته است. این کاستی در رساله‌های دکتری دانشجویان تاریخ در ایران هم به چشم می‌خورد. مورخ‌های جوان ما زبان کم می‌دانند، شاید یک زبان بیشتر ندانند که زبان فارسی‌ست. با مکاتب گوناگون تاریخ‌نگاری کمتر آشنا هستند. حساسیت

گزینشی هستیم، آنگاه به کاستی‌های و کژی‌های بنیادین فراورده‌های این انجمن‌ها و بنیادها بیشتر پی‌می‌بریم. کم هستند کتاب‌های تاریخ شفاهی نزد ما که جامع باشند و همه‌جانبه و دقیق. به گمان من کارهای خوب در زمینه تاریخ شفاهی ایران را تاکنون پژوهشگران مستقل به انجام رسانده‌اند و به این ترتیب ماده‌ی اولیه‌ی تاریخ‌نگارهای جدی‌تر را فراهم آورده‌اند. این به معنای نفی کار بنیادها و انجمن‌های تاریخ شفاهی نیست. بی‌تردید می‌شود از داده‌هایی که در آن کتاب‌ها آمده استفاده برد؛ بسی بیشتر از داده‌هایی که در اسناد ساواک و بنیادهای پژوهشی جمهوری اسلامی آمده‌است.

به هر رو، در تاریخ شفاهی هم ما در آغاز راه هستیم. با آزادی عمل و امکاناتی که در خارج از کشور داریم، بی‌تردید در این زمینه می‌توانیم بهتر پیش می‌رویم. پیدایش پدیده‌ای به نام جمهوری اسلامی ما را واداشته که گذشته‌ی خودمان را بهتر بشناسیم، به ژرفنا برویم، همه سوپه بنگریم، وسواس بیشتری به خرج دهیم تا بفهمیم چرا چنین شد.

**قلیچ‌خانی:** خیلی ممنون. از هر دوی شما. آیا نکته‌ای هست که بخواهید به عنوان کلام آخر بگویید؟

**مهاجر:** تورج اتابکی در پایان سخنش نکته‌ای گفت که یک لحظه مرا با خود برد. گفت که همیشه دوست داشته که مرکز ثقل تاریخ‌نگاری ما در ایران باشد و دریغ که این نیز اینک به خارج از کشور منتقل شده است. وقتی این را می‌گفت به یاد زنده‌یاد ایرج افشار افتادم. می‌دانیم که او پیش از هر تاریخ‌نگار ایرانی‌ای کوشید که سندهای تاریخی از بین نرود. بیش از هر پژوهنده‌ای به گردآوری نسخه‌های خطی و فهرست برداری و تنظیم آن‌ها پرداخت. بیش از هر نسخه‌شناسی به این در و آن در زد که سند صحیح در اختیار عموم قرار دهد. بیش از هر تاریخ‌شناسی به خوانش سند و نگارش حاشیه بر سند پرداخت. و این همه کار را مستقل از دولت انجام داد و بدون دریافت کمک‌های دولتی. او در یکی از سفرهای آخرش به اروپا به تورج اتابکی چیزی گفت که من دلم می‌خواهد آن را در اینجا بازگویم. همین جا بگویم من گفته ایرج افشار را در گفتار کوتاهی که آقای اتابکی در مرگ این ایران‌شناس بزرگ ارائه داد، شنیدم. ایرج افشار می‌گفت: «شاید برای مدتی ثقل پژوهش‌ها در حوزه‌ی علوم اجتماعی به خارج از ایران برود». می‌گفت: «این گریز ناگزیر در تاریخ ایران پیشینه دارد و شاید تمسک به چنین شگردهایی‌ست که تداوم و پویایی فرهنگ ایران‌زمین را تضمین کرده است.»

۲۵ مه ۲۰۱۲

\*



## بیکرها بر خاک، ایده‌ها بر پا

چند سخن از بوران بازرگان

به مناسبت پنجمین سالگرد درگذشت او

چاپ اول:

اسفند ماه ۱۳۹۰ - مارس ۲۰۱۲



**ناصر مهاجر:** در زمینه تاریخ نگاری تورج اتابکی نکته‌های بسیار مهمی را طرح کرد که در درستی‌شان تردید ندارم. تنها نکته‌ای را که مایلم بر آن مکث کنم، روش استفاده‌ی ما از گزارش‌هایی‌ست که در بایگانی وزارت خارجه‌ی فرانسه یا آمریکا پیدا می‌کنیم؛ یا در دفتر اسناد عمومی انگلستان (PRO). همان گونه که آقای اتابکی گفتند استفاده از سندهای موجود در بایگانی‌های این وزارت‌خانه‌ها و نیز گزارش‌هایی که ترک‌ها و روس‌ها در اختیار دارند، برای بررسی‌های تاریخی ما ضروری‌ست. اما نباید هر چه در این گزارش‌ها آمده را درست و دقیق پنداشت. شماری از پژوهشگران تاریخ ایران در خارج از کشور به گونه‌ای با این سندها رفتار می‌کنند که انگار وحی منزل‌اند و جای چند و چون ندارند...

**اتابکی:** من با حرف دوست عزیزم آقای مهاجر کاملاً موافقم که هیچکدام از این‌ها وحی منزل نیستند. ماموران خفیه‌ای که از ایران برای این کشورهای بیگانه گزارش دادند، گزارش‌های کنسولی، گزارش‌های سفارتی، این‌ها توسط انسان‌هایی نوشته شده که مثل من و شما می‌توانستند کاستی‌هایی داشته باشند و بنابراین نگاه‌شان نگاهی همه سوپه نباشد، خطی باشد، یک سو نگر باشد و ناقص هم باشد. ضمن اینکه این‌ها را وحی منزل نمی‌دانم فکر می‌کنم استفاده از این منابع و مواخذ برای پرداختن به تاریخ معاصر ما بسیار ضروری است.

**مهاجر:** دقیقاً! و تاریخ‌نگار خوب کسی‌ست که بتواند با نگاهی موشکافانه و سنجش‌گرانه به این گزارش‌ها بنگرد و سره را ناسره تمیز بدهد. کسانی که این کار را نکرده‌اند، به گونه‌ای دیگر تاریخ مدرن ایران را کژ و کوژ ساخته‌اند.

نکته دیگری که میل دارم به آن اشاره کنم، شکل‌گیری تاریخ شفاهی‌ست در خارج از کشور. تاکنون چند بنیاد و انجمن به این مهم پرداخته‌اند. از جمله آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران در واشنگتن، طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایران در کالیفرنیا، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران در برلن. این انجمن‌ها و بنیادها گرچه به شناخت ما از تاریخ سیاسی، مبارزات اجتماعی، کارنامه‌ی دولت‌مردان، دولت‌زنان، کوشندگان حقوق زن و مبارزان جنبش چپ ایران سده بیستم یاری رسانده‌اند و اندکی نیز بر تاریخ اجتماعی ایران روزگاران ما نور پاشیده‌اند؛ اما هنوز راه درازی در پیش دارند که در تاریخ شفاهی کارآمد شوند. بیشتر مصاحبه‌کنندگان این بنیادها، بر کار خود چیره نبوده‌اند. کسی را که به مصاحبه نشانده‌اند، خوب نشناخته‌اند. درباره‌ی آن کسان، مقام و موقعیت آنها، دوران فعالیت آنها و و پژوهش جدی‌ای انجام نداده‌اند. در نتیجه ما مانده‌ایم و بسیاری پرسش‌های بی‌پاسخ و بسیاری پاسخ‌های بی‌پشتوانه. اگر حرف‌های آغازین‌مان را به یاد بیاوریم و اهمیت این نکته را از یاد نبرده باشیم که حافظه‌ی آدمی گزیناست و همه به درجه‌های متفاوت دچار فراموشی

آرش شماره‌ی ۱۰۸